

جغرافیا و روابط انسانی، بهار ۱۴۰۲، دوره ۵، شماره ۴، صص ۶۲۴-۶۰۸
روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک کشورها
مورد مطالعه: هیتلر و گاندی

آرش قربانی سپهر^{۱*}، زهرا انصاری^۲، پرینا قربانی سپهر^۳

۱-دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

Std_ar.ghorbanisepehr@khu.ac.ir

۲-دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۳-دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۷

چکیده

روانشناسی رهبران سیاسی یکی از شاخه‌های روانشناسی سیاسی است و مطالعه و بررسی شخصیت رهبران سیاسی و سیاست‌گذاران در شناخت ژئوپلیتیک کشورها نقش اساسی ایفا می‌کند. هدف از پژوهش حاضر بررسی ارتباط بین شخصیت رهبران سیاسی و اهداف و اقدامات ژئوپلیتیکی آنها می‌باشد. پژوهش حاضر از نوع تحقیقات «بنیادی نظری» است. همچنین متناسب با راهبرد کیفی، از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی برای انجام پژوهش استفاده شده است. گاندی رهبر سیاسی کشور هند، دارای شخصیت «ریخت مدیر» می‌باشد و تأثیر ژئوپلیتیکی بر سایر نقاط جهان گذاشته است که عبارتند از: استقلال هند از بریتانیا، جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا و جنبش ضد استعماری آفریقای جنوبی، که تا دوره معاصر هم این تأثیرات بر دنیا باقیست. در حالی که هیتلر دارای ترکیبی از دو شخصیت «ریخت آشوبگر» و «ریخت اصلاح‌گر» است و بر همین اساس، هیتلر به فضای حیاتی راتزل اعتقاد داشته و در این راستا موجب تحولات ژئوپلیتیکی چون جنگ جهانی دوم، هلوکاست و پیمان ضد کمونیسم شد. شناخت خصوصیات روانی شخصیت رهبران سیاسی کشورها خدمت بسیار بزرگی در پیش‌بینی (آینده‌نگاری سیاسی) رفتار حال و آینده آنان دارد و چه بسا از اتفاقات ناگوار در سطح ملی، جهانی جلوگیری خواهد کرد. بر این بنیاد، پیوند بین روانشناسی سیاسی و شاخه مهم آن روانشناسی شخصیت می‌تواند کمک بسیار بزرگی به دانش ژئوپلیتیک در امر پیش‌بینی اتفاقات آینده جهان در سطح بسیار وسیع داشته باشد.

واژه‌های کلیدی: روانشناسی شخصیت، روانشناسی سیاسی، ژئوپلیتیک، هیتلر، گاندی.

مقدمه

مطالعه علمی شخصیت و کاربرد آن که به صورت نظامدار از اوائل قرن بیستم توسط افرادی نظیر «فروید و فرویدین‌ها» آغاز شده و تا امروز گسترش کمی و کیفی زیادی و ضرورت‌های کاربردی فراوانی پیدا نموده است (خوروش، ۱۳۹۴: ۱۳). فروید با مشاهده رفتار خشونت بار بشر در طی جنگ جهانی اول نظریه روانکاوی خود را مطرح کرد. وی فرض خردگرایی انسان را رد می‌کند و ریشه شناخت و رفتار فرد را در انگیزه‌های ناخودآگاه و سرخوردگی‌های روانی تشخیص می‌دهد و به عبارتی ریشه‌های مرضی برای فرد قائل است (سیف‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۸۶). یونگ از شاگردان فروید نقش ناخودآگاه جمعی و ذهن مشترک را به نظریه فروید اضافه کرد (اتیکسون، ۱۳۸۵: ۴۸۰-۴۶۴). این مطالعات رشته روانشناسی سیاسی را شکل داد که انگیزه‌های ناخودآگاه در رفتار، و توجه به ذهن فردی و جمعی را در رفتار سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد (توسلی و ابویی مهریزی، ۱۳۹۱: ۱۳۹). روانشناسی سیاسی به عنوان یک حوزه مطالعاتی میان رشته‌ای با سطح تحلیل فردی، یکی از منابع پژوهش‌های سیاسی - اجتماعی به حساب می‌آید که با توجه به ارزش‌ها، هویت و باورهای افراد، الگوی تصمیم‌گیری آن‌ها را ترسیم می‌کند. تعاملات با دیگران متأثر از انتظارات ما از آنان و بر پایه پیش‌بینی رفتارشان است. این انتظارات ریشه در شناخت ما از شخصیت آنان دارد، حال آن‌که یک پژوهشگر در حوزه علوم سیاسی با علم به این‌که دست کم بخشی از سرنوشت مردم هر سرزمینی در گرو تصمیم‌های سیاست‌گذاران آن سرزمین است، مطالعه در این حوزه و شناخت شخصیت سیاست‌گذاران را نه تنها مهم، بلکه ضروری می‌داند (رحمانی و رسولی‌فر، ۱۳۹۵: ۹). از آنجا که فرض می‌شود شخصیت یا سبک سیاسی رهبران در جریان تجربه اجتماعی شدن در دوران اولیه کودکی آن‌ها شکل می‌گیرد، در زندگی نامه‌های روان‌شناختی معمولاً در جستجوی تشخیص الگوهای ثابت رفتاری ایشان در طول زمان هستند تا بتوان با استفاده از روان‌کاوی آن‌ها را توضیح داد. اگر رهبران کشوری دچار عقده‌های روانی ناشی از غرایز سرکوب شده بوده و به دنبال تخلیه فشارهای روانی باشند، این تخلیه از طریق سازوکارهایی صورت می‌گیرد. اگر تخلیه در قالب "سلطه طلبی" یا "تسلیم طلبی" ظاهر شود به شکل اعمال خشونت به زیر دستان در سطح تحلیل ملی یا به شکل اعلان جنگ علیه کشور دیگر رخ می‌دهد؛ در حالی که تخلیه در قالب «تسلیم طلبی» در شکل اطاعت از فرامین و دستورات رهبر یا فرمانده جنگ و یا اطاعت رهبر کشور کوچک از رهبر کشور ابر قدرت بروز می‌یابد.

از سال ۱۹۰۰ تا به امروز بشریت و جهان تغییرات عمده‌ای از سر گذرانده است. در این دوره عقاید سیاسی جدید موجب بروز جنگ‌های جهانی شد. فاشیسم و کمونیسم به جدایی بعضی از کشورها انجامید و دموکراسی بعضی دیگر را در کنار هم قرار داد (هاوگن، ۱۳۹۶: ۱). به هر روی بسیاری از کتاب‌های تألیف شده با عنوان «روانشناسی سیاسی» فقط به برخی از جنبه‌های این حوزه مطالعاتی پرداخته و روانشناسی رهبران را در حد یک فصل خلاصه کرده و یا تنها به ذکر برخی نکته‌های مرتبط با زندگی شخصی رهبران و تصمیم‌های آن‌ها بسنده کرده‌اند. شخصیت افراد و به ویژه رهبران در تصمیم‌های آنان و به تبع آن بر سیاست خارجی کشور تأثیرگذار است (رحمانی و رسولی‌فر، ۱۳۹۵: ۱۱). بدین ترتیب یکی از اهداف اصلی این پژوهش، بررسی ارتباط بین شخصیت رهبران سیاسی و اهداف و پیامدهای ژئوپلیتیکی تصمیمات آنها در آینده است. لذا پرسش اصلی نوشتار حاضر این می‌باشد که شخصیت رهبران

سیاسی چگونه بر ژئوپلیتیک کشورها تأثیر می‌گذارد؟ فرضیه پژوهش این است که به نظر می‌رسد بین شخصیت رهبران سیاسی و اهداف ژئوپلیتیک آن‌ها ارتباط معنادار وجود دارد، به‌طوری‌که اندیشه آنان بر سایر نقاط جهان اثرگذار بوده است.

بنیادهای مفهومی

در این بخش تلاش خواهد شد، به صورت بنیانی به مفاهیم پایه‌ای (روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی) که ساختار پژوهش حاضر را شکل می‌دهد، اشاره شود.

شخصیت؛ مفهومی محوری در روانشناسی سیاسی است. لذا، بررسی شخصیت و سیاست قدیمی‌ترین سنت در روانشناسی سیاسی است (آدورنو، فرنکل و برینسویک، لوینسون و سنفورد، ۱۹۵۰؛ لاسول، ۱۹۳۰؛ لیتس، ۱۹۵۰؛ به نقل از عبدالملکی، ۱۳۹۲). لاسول برخلاف بسیاری از روانشناسان سیاسی؛ استدلال نمود آنچه را که "شخصیت سیاسی" می‌نامیم، منتج مکانیسم جابجایی مشکلات شخصی و انتقال آن‌ها به حوزه‌ی عمومی است. چالش اصلی او "جنبش‌های سیاسی بود که سرزندگی‌شان از مکانیسم جابجایی امر خصوصی و تأثیر آن بر اُبژه‌های عمومی ناشی می‌شد" برای مثال قدرت ممکن است با تغییر ویژگی‌های خود یا محیط در پی غلبه بر کمبود عزت نفس باشد^۱. به عبارت دیگر، افراد دخیل در سیاست، در پی قدرت سیاسی به عنوان نوعی مکانیسم جبران برای مسائل دیگر باشند (گلاد، ۱۹۸۰؛ هرگرو، ۱۹۸۸؛ لینک و گلاد، ۱۹۹۴؛ رنشان، ۱۹۹۶؛ به نقل از عبدالملکی، ۱۳۹۲). گرچه در امر تصمیم‌گیری، فردی در رأس حکومت، تعیین‌کننده نهایی به‌شمار می‌آید، لکن نمی‌توان از نقش مشاوران و معاونان غفلت کرد. شخصیت‌شناسی رهبر علاوه بر پیش‌بینی کردن سیاست‌های اتخاذ شده از سوی وی در عرصه داخلی و خارجی، می‌تواند در تحلیل اطرافیان و مشاوران وی نیز مؤثر باشد. رهبری که در اندیشه تغییر و تحول باشد و شخصیتی متناسب با اعمال تحول داشته باشد، در جمع مشاوران خود از نظرها و اندیشه‌های مخالف بیشتر استقبال می‌کند و به دنبال متخصصان است، ولی افرادی که متعصبانه می‌اندیشند، به دنبال نظرات مشابه و مدافع خود می‌گردند و مخالفان را بر نمی‌تابند (رحمانی و رسولی‌فر، ۱۳۹۵: ۱۵). اما آنچه امروزه در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، روانشناسی سیاسی رهبران نامیده می‌شود، در واقع شکل بسط یافته و تحول یافته مطالعاتی است که از نیمه قرن بیستم و با نام سایکوبیوگرافی^۲ یا زندگینامه روانشناختی مطرح شده بود (بنی‌جمال، ۱۳۸۰: ۶۰). «روانشناسی رهبران سیاسی از مطالعه رهبران و رفتار سیاسی جمع آغاز شد و به حوزه مطالعات روابط بین‌گروهی تصمیم‌سازی، آثار ارتباطات جمعی، جنبش‌های سیاسی و جابجایی‌های سیاسی گسترش یافت» (Erisen, 2012: 9). اهمیت روانشناسی رهبران هم از لحاظ تصمیم‌گیری آن‌ها و هم از لحاظ سیاست‌های اتخاذ شده توسط آن‌ها که بر نحوه رأی‌دهی مردم تأثیر می‌گذارد، قابل بررسی است. روان‌شناسی سیاسی یک حوزه پویا در علوم سیاسی است که به لطف فناوری علم نورون‌شناسی و بررسی هر چه بیشتر ساختمان بدن و اعصاب، روز به روز در حال پیشرفت است (رحمانی و رسولی‌فر، ۱۳۹۵: ۱۲-۱۱).

1. Object

2. Psychobiography

اهمیت روانشناسی رهبران سیاسی به اندازه‌ای است که دفتر خدمات استراتژیک سازمان سیا^۱ در آمریکا (پس از ظهور جنبش ناسیونال سوسیالیسم در آلمان) خود، مشوق مطالعاتی در زمینه شخصیت هیتلر بوده است. هدف آن‌ها پیش‌بینی اقدامات بعدی هیتلر در جریان جنگ جهانی دوم بود. در سال ۱۹۴۲ به سفارش این مرکز، پژوهشی درباره هیتلر، روابط او با والدینش، شخصیت دیگر آزار پدر او و وابستگی اودیپی، وی را در کانون توجه قرار داده است (بنی‌جمالی، ۱۳۸۸: ۶۲). در برخورد با مسئله آلمان در جگ جهانی دوم اگر با زاویه دید سطح تحلیل ملی به تحلیل سیاست خارجی پرداخته شود، پرسش اصلی این خواهد بود که چرا آلمان تسلیم شد؟ از این منظر شاید با استفاده از روش تاریخی بتوان پاسخ منطقی دریافت کرد، لکن در سطح تحلیل فردی و جایی که روانشناسی وارد حوزه سیاست می‌شود، این پرسش مطرح خواهد شد که چرا هیتلر تسلیم شد؟ و پرسش‌هایی از قبیل چگونگی مدل تصمیم‌گیری هیتلر، زندگی وی، روند تصمیم‌گیری در آلمان و... مطرح خواهد شد (رحمانی و رسولی‌فر، ۱۳۹۵: ۱۲). بنابراین، برای آن‌که بتوان شخصیت یک رهبر سیاسی را تحلیل کرد، باید سراغ زمینه‌های ایجاد شناخت وی رفت. تصمیم‌های سیاست خارجی به ویژه در کشورهایی که شخصیت محور هستند، به‌طور عمده ناشی از ویژگی‌های شخصیتی رهبران است؛ به عنوان مثال در کشورهای جنوب به ویژه در مورد رهبران دو کره و ویتنام تأثیرگذاری رهبران بسیار چشمگیرتر است (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۶۰). از این نظر در نوشتار حاضر، نقش رهبران سیاسی چون گاندی در ایجاد صلح و یکپارگی سرزمینی و هیتلر در ایجاد جنگ و خشونت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از نظر لاسول رهبران سیاسی می‌توان در سه دسته جای داد که دو تای آن بیمارگونه است و دیگری شخصیت سالم است. این سه عبارت اند از: (۱) ریخت آشوبگر^۲ (۲) ریخت اصلاح‌گر^۳ (۳) ریخت مدبر^۴. البته در دنیای واقعی رهبران سیاسی ممکن است هر سه ویژگی را دارا باشند (لاسول، ۱۳۸۳: ۶۵).

(۱) ریخت آشوبگر، حرمت را از جامعه و والدین نیاموخته و می‌خواهد کمبود خود را از جامعه جبران کند. آشوبگر برای این که بتواند حرمت جامعه را جذب کند بایستی از طریق ایجاد تغییراتی در نهادها و محیط اجتماعی، توجه را به سوی خود جلب نماید و آن رابطه عاطفی، عشقی و حرمتی که احساس می‌کند در دوران کودکی به او داده نشده را از این طریق جبران کند. چنین فردی اعتراض خود را به همه جامعه ابراز می‌کند و همه نهادهای اجتماعی و سیاسی را زیر سؤال برده و از همه ارزش‌ها ارزش‌زدایی می‌کند (فتحی‌آشتیانی، ۱۳۸۷). در نهایت شخصیت آشوب‌گر به دنبال ساختن ابرمرد در خود است تا حرمت خود و نهادهای اجتماعی را مجدد بدست آورد (شریعت‌نیا و مطلبی، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

(۲) ریخت اصلاح‌گر، اعتماد به نفس خود را در دوران کودکی در نتیجه تربیت خانوادگی از دست داده است و مدام احساس شک می‌کند و در پی آن است تغییری در جامعه ایجاد کند تا شک و تردیدش به صورت کامل التیام یابد. ریخت

1. CIA

2. Agitator

3. Reformer

4. Administrator

اصلاح‌گر در پی ساختن جهانی پاک و به دور از آلودگی است (عبدالملکی، ۱۳۹۲: ۱۲۰). این افراد در طول تاریخ کمبودهای خود را به وسیله عمل سیاسی جبران می‌کنند (شریعت نیا و مطلبی، ۱۳۹۰: ۱۰۸).
 ۳) ریخت‌مدیر، در خانواده حرمت و اعتماد به نفس را به دست آورده و به دنبال اخلاقیت در جامعه و زندگی خود است و در پی دستیابی به کمال است. لذا جهت رسیدن به کمال شتابزده نبوده و به همین دلیل آشوبگر محسوب نمی‌شود (شریعت نیا و مطلبی، ۱۳۹۰: ۱۰۸-۱۰۹). بنابراین در زندگی سیاسی "عمل‌گرا" است. مدیر و مدبر جامعه و به دنبال سرو سامان دادن به اوضاع اجتماعی است. لاسول معتقد است که ریخت‌مدیر سالم‌ترین رویکرد است و بایست با آموزش، این ریخت را در جامعه زیاد کنیم تا جامعه "سیاست‌زدایی" شود. به باور وی آموزش رهبران سیاسی یکی از مهم‌ترین کارهای هر جامعه است. جامعه نباید اجازه دهد هیچ کس به غیر از طریق آموزش سیاسی، به قدرت برسد (عبدالملکی، ۱۳۹۲: ۱۲۰).

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نوع تحقیقات «بنیادی نظری» است. شایان ذکر است متناسب با راهبرد کیفی، از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی برای انجام پژوهش استفاده شده است. در این راستا، در این پژوهش به بررسی ارتباط بین شناخت شخصیت رهبران سیاسی به وسیله روانشناسی سیاسی و شخصیت با دانش ژئوپلیتیک در راستای پیش‌بینی اهداف رهبران سیاسی در آینده پرداخته شده است. لذا، این نوشتار برای گردآوری و فیش‌برداری آن از فن^۱ اطلاعات کتابخانه‌ای، اینترنتی بهره برده است. زیرا که این فن در پژوهش‌های بنیادین و اندیشه‌ای، کاربرد بیشتری داشته و به علاوه سوژه مورد مطالعه که رهبران سیاسی است با هیچ روش‌داری دیگری قابل شناخت و ارزیابی نیست.

یافته‌های پژوهش

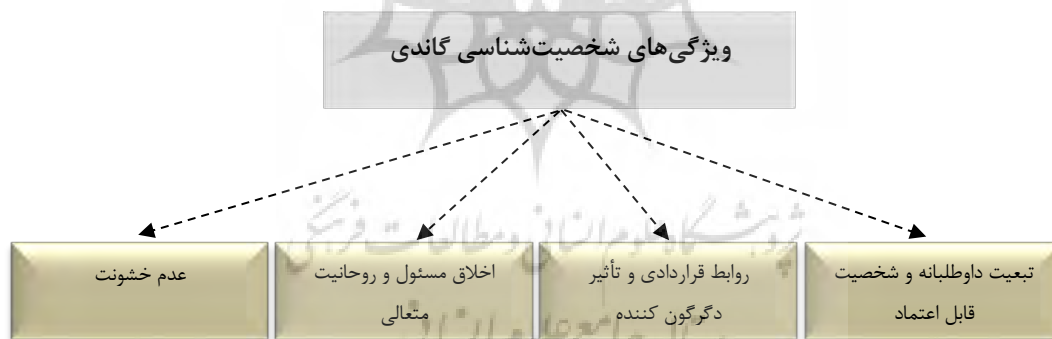
این پژوهش می‌تواند مقدمه‌ای برای پژوهش‌های بیشتر در ایران و سایر کشورهای جهان در مورد «بررسی روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک کشورها» باشد و همکاری متخصصان این حوزه با سازمان‌ها و پژوهشگاه‌های مربوطه جهت بررسی بیشتر و شایسته‌تر با ملاحظه آینده‌نگاری روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی می‌توان، آینده جهان را به سمت صلح و عدالت و استفاده درست از منابع جغرافیایی قدرت در میان مردمان سرزمین‌ها دانست، که می‌تواند راهگشا باشد. همچنین با بررسی روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی جهان می‌توان، «رهبری، تجزیه و تحلیل، فعالیت و حمایت آن‌ها را» از اهمیت حیاتی کشورها در راستای حفظ منابع و سرنوشت آن‌ها رانه داد و آن را برای آینده جهان به سایر سرزمین‌ها تسری داد. به هر روی روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی در حال حاضر به خوبی در جهت توسعه تئوری هستند که ما را قادر می‌سازد تا در سرزمین‌های مختلف بیشتر جایگاه رهبران را در تأمین امنیت

^۱. Technigue

انسانی، مشارکت در شیوه‌هایی که کیفیت زندگی بشر را ارتقاء یا نزول می‌بخشد، درک کنیم. در پژوهش حاضر دو رهبر سیاسی که تأثیرات فراوانی در تحولات جهان داشته‌اند را مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

شخصیت‌شناسی گاندی

فلسفه گاندی بر سه اصل استوار است: (۱) عدم خشونت، (۲) جنگ برای حقیقت، (۳) آزادی فردی و سیاسی. میسائیل ناگلر، گاندی شناس می‌گوید: "گاندی شجاعت این را داشت که برخلاف گرایش زمان حرکت کند و یک خرد باستانی را بازیابد و آن را طوری ارائه کند که مردم امروزی بتوانند آن را استفاده کنند و بفهمند. او کشف بزرگی کرد. عدم خشونت اصل کلیدی هماهنگ سازی است که هر کسی می‌تواند آن را تقریباً در هر شرایطی استفاده کند." گاندی در تاریخ بشر اولین فردی بود که اصل عدم خشونت را از زمینه‌های فردی به عرصه اجتماعی و سیاسی گسترش داد. او می‌خواست آیین عدم خشونت را به آزمایش بگذارد و گفت قدرت سیاسی برای من غایت نیست بلکه ابزار است تا شرایط زندگی را در همه زمینه‌ها بهبود بخشد. (گاندی، ۱۳۶۸: ۳). لذا از زمانی که گاندی وارد صحنه سیاسی کشور هند شد حتی یک لحظه محبوبیتش در میان توده‌ها ضعیف نشد. برعکس در تمام دوران حیاتش دائماً این محبوبیت رو به افزایش می‌رفت. این حرف صحیح است که محبوبیت گاندی در میان طبقات روشن‌تر قوس‌های صعودی و نزولی داشت. در هنگام بالا گرفتن آتش اشتیاق‌ها و جهش جذبات شوق‌آمیز، به دنبال او می‌رفتند و موقعی که عکس‌العمل‌ها ظاهر می‌گشت از او انتقاد می‌کردند. ولی اکثریت عظیم مردم همیشه نسبت به او وفادار و مطیع بودند^۱ (نهر، ۱۳۶۱: ۳۲۷).



شکل ۱. ویژگی‌های شخصیت‌شناسی گاندی (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۸)

تأثیر ویژگی‌های شخصیت گاندی در تغییرات ژئوپلیتیکی کشورها

همان‌طور که گفته شد، شخصیت گاندی بر عدم خشونت، جنگ برای حقیقت و آزادی فردی و سیاسی استوار است. گاندی در هند رهبر جنبش ضداستعماری بود که در اقداماتی به تحریم کالاهای خارجی در مبارزه با انگلستان پرداخت

^۱ گاندی عقیده داشت وقتی که ملتی در راه حقیقت مبارزه می‌کند و حق هم با او است احتیاج به اعمال خشونت ندارد و عاقبت با تظاهرات سلامت‌آمیز و فداکاری و مقاومت به منظور خود خواهد رسید (نهر، ۱۳۶۱: ۹۴).

(رندلز، ۱۳۸۴: ۱۴۴-۱۴۳). در آن زمان گاندی می‌دانست که کشمکش و خشونت‌هایی میان هندوها و مسلمانان در کار است. به‌طوریکه بعد از پیروزی گاندی، هندوستان به دو بخش هندونشین و مسلمان‌نشین (پاکستان) در حال تقسیم بود. از این‌رو، گاندی که با تجزیه این دو مخالف بود، به اعتصاب غذا پرداخت. به‌طوریکه این یکی از روش‌های مبارزه گاندی در مبارزه به حساب می‌آمد. شایان ذکر است او به عنوان یک رهبر سیاسی به همه عقاید و احترام می‌گذاشت (رولان، ۱۳۴۷: ۵۸). این ویژگی‌های شخصیتی علاوه بر تأثیر ژئوپلیتیکی که در داخل کشور هند گذاشت، گاندی در مقابل استعمار بریتانیا ایستاد و توانست با تمام جسارت تمام منافع بریتانیا از جمله نمک، طلا، معادن و سایر ذخایر هند را از دستان بریتانیا بگیرد و تمام آن منابع را ملی اعلام کند. گاندی توانست در کوتاه مدت کشور هند را بی‌نیاز کند به گونه‌ای که لباس استعمار را بر تن نکرد و توانست با کمک مردم به تولید انبوه ملی دست یابد. بدین ترتیب گاندی استقلال کشور هند را اعلام و مردم هند را که از اقوام و ادیان بسیار مختلف بودند، متحد کرد. بریتانیا برای برهم زدن اتحاد هند حيله به کار برد و به مردم هند هشدار که اگر گاندی به اقتدار برسد دین بودا را در کشور هند رسمیت می‌دهد و به دیگر ادیان اعتنایی نمی‌کند. این حيله زمانی که به گوش گاندی رسید طبق وظیفه‌ای که داشت در بزرگترین میتینگ که از تمام ادیان و مذاهب هندوها تشکیل یافته بود، حضور یافت و به همه یادآوری کرد من گاندی‌ام، من بودام، من موسی‌ام، من عیسی‌ام و به همه ادیان اشاره کرد و گفت من به همه ادیان احترام می‌گذارم و برای استوار شدنش می‌کوشم. گاندی برای اینکه استعمار انگلیس بفهماند که می‌تواند با او مقابله کند از دهلی تا بندر کراچی را پیاده طی نمود و از استخراج نمک و صادرات آن جلوگیری به عمل آورد. از آن پس استعمار متوجه شد که با انسان روشنفکر، متفکر و اندیشمند بزرگی روبه‌رو است و سال‌های سال با اندیشه آن مقابله کرد ولی نتوانست خدشه‌ای به استقلال هند وارد نماید و متأسفانه در یک راهپیمایی بزرگ، به درخواست استعمار با چندین گلوله شخصی به قتل رسید. برخی اندیشه‌های شخصیتی گاندی که در سایر نقاط جهانی تأثیرگذار بوده شامل موارد زیر است:

الف) جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا

مارتین لوتر کینگ تحت تأثیر اندیشه و آموزه‌های گاندی در پی احیای حقوق مدنی سیاهان آمریکا برآمد. لوتر کینگ به روش‌های مبارزه را به خوبی می‌دانست به‌طوریکه در برابر تمام بدرفتاری‌ها با آرامش کامل حرکت می‌کرد تا محبت سفیدپوستان را به دست آورد. در پی آن بود مبارزات داخلی خشونت آمیز به زباله‌دانی تاریخ برود و بشریت وارد عرصه‌ای نو در زندگی شوند (ژربو، ۱۳۸۶: ۱۷). او همچنین سخنان بسیار در دفاع از مردم ویتنام در جنگ با آمریکا ایراد کرد که در نتیجه در چهارم آوریل ۱۹۶۸ در بالکن لورن متل به قتل رسید. از این‌رو، جنبش حقوق مدنی در سال‌های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در ایالات متحده آمریکا از انواع روش‌های اعتراض آمیز استفاده کردند و روش گاندی را محور کار خود قرار دارند (کینگ، ۱۳۸۵: ۸۷). با گذشت زمان می‌بینیم که در قرن ۲۱ مجدد جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا در پی کشته شدن جورج فلویید توسط پلیس آمریکا جانی دوباره می‌گیرد و اعتراضات سراسر آمریکا و قاره سبز را در برمی‌گیرد به‌طوریکه بسیاری از مردم جهان خواهان برابری بدون در نظر گرفتن هر گونه تبعیض نژادی هستند که احتمال آن وجود دارد این اعتراضات سرنوشت تاریخ آمریکا را در سال ۲۰۲۰ تغییر دهد.

ب) جنبش ضد استعماری آفریقای جنوبی

نلسون ماندلا رهبر جنبش ضد استعماری و ضد آپارتاید مردم آفریقای بود. ماندلا در ۱۹۴۴ به همراه گروهی از همفکرانش «سازمان جوانان» کنگره را پایه‌گذاری کرد و به «کنگره ملی آفریقا» پیوست. هدف آن‌ها حمایت از سیاه پوستان در برابر بی‌عدالتی‌های سفیدپوستان بود. ماندلا روش‌هایی همچون، سرپیچی از قوانین ناعادلانه، اعتصاب و تحریم‌های توده‌ای تشویق کرد که در نتیجه ماندلا در سال ۱۹۵۲م به عنوان رهبر آن برگزیده شد و در همان سال ریاست کنگره ملی آفریقا را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۵۵م اتحاد کنگره ملی با سازمان‌های دیگر مبارزه‌ای سراسری را آغاز کردند که در نتیجه ماندلا در سال ۱۹۵۶م دستگیر و محاکمه شد اما سرانجام دادگاه او را شایسته مجازات ندانست و آزاد شد اما پیش از فشار دولت بر او و مبارزانش افزایش یافت. به‌طوری‌که مسافرت‌ها او پنهانی و به صورت مخفیانه اهداف جنبش خود را به رسانه‌ها در مصاحبه اعلان می‌کرد (همایون پور، ۱۳۸۱: ۸۰). شایان ذکر است ماندلا از هیچ روش خشونت آمیزی تا این تاریخ استفاده نکرد اما فشارها زمینه آن شد تا دست به خشونت بزنند ولی به خسارتی ناشی نشود که در این بین ماندلا گفت ما دو راه داریم یا بجنگیم و یا تسلیم شویم که در این صورت می‌بینیم راهی جز جنگیدن برایمان باقی نمانده است. سرانجام ماندلا در سال ۱۹۹۴م به عنوان اولین رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی انتخاب شد که در نتیجه جنبش مردم آفریقای جنوبی به رهبری ماندلا به پیروزی رسید و دست استعمار پس از سالها از این کشور کوتاه شد (همان، ۸۱). شایان ذکر است ماندلا، اندیشه مهاتما گاندی را به عنوان الگوی جنبش آفریقای جنوبی مبنا قرار داد و توانست بدون خشونت و خسارت، کشوری پایه‌گذاری نماید (جهانگلو، ۱۳۷۸: ۱۱۹). بدین ترتیب ماندلا از جمله طرفداران مبارزه با تبعیض نژادی به حساب می‌آید که متأثر از اندیشه‌های مهاتما گاندی در باب اندیشه عدم خشونت بود (علیخانی، ۱۳۹۵: ۸۱).

شخصیت‌شناسی هیتلر

آدولف هیتلر در ۱۸۸۹ در اتریش، در شهر کوچکی در نزدیکی مرز باواریا زاده شد. پدرش در آن شهر کارمند گمرگ بود. او در شانزده سالگی به وین رفت و در آن‌جا دو بار در امتحان ورودی آکادمی نقاشی شرکت کرد، سپس در سال ۱۹۱۲ روانه مونیخ شد؛ در تمام مدت اقامتش در این دو شهر زندگی سختی را گذراند. در واقع، فردی خود آموخته بود و به تدریج یاد گرفت چگونه وارد سیاست شود. هنگامی که به ناگهان جنگ در گرفت، در مونیخ اقامت داشت و با شور و شوق فراوان از جنگ استقبال کرد. او که قبلاً برای خدمت در ارتش اتریش واجد صلاحیت دانسته نشده بود، وارد یکی از هنگ‌های باواریا شد. با شجاعت جنگید و مجروح شد. با گاز شیمیایی مسموم شد و نشان صلیب آهنین درجه یک به او اعطا شد و مورد توجه فرماندهان قرار گرفت. اما در سال ۱۹۱۹، او به حزب کارگران آلمان پیوست که یک گروه گمنام راست افراطی بود. دیری نگذشت که هیتلر در رأس این گروه قرار گرفت و آن را به حزب ناسیونالیست کارگران آلمان تبدیل کرد. او همانند موسولینی، پیشوای حزب لباس متحدالشکل بر تن پیروان خود کرد- پیراهن قهوه‌ای با بازوبند مزین به صلیب شکسته- و آنان را در واحدهای رزمی سازمان داد. اما «کودتای آبخوخانه» به نحو رقت‌انگیزی شکست خورد

و به زندانی شدن هیتلر به مدت چند ماه منجر شد. در زندان کتاب نبرد من^۱ را نوشت که در آن دکترین و برنامه خود را تشریح کرد. در واقع، گفتمان هیتلری تکرار و به اوج رسیدن مضامینی بود که در پایان قرن نوزدهم از سوی نظریه پردازان پان ژرمنیسم و اشخاص - مانند فرانسیس ژوزف دو گوینو^۲، ژرژ واشه دو لاپوژ^۳ و ژول سوری^۴ فرانسوی یا نویسنده آلمانی انگلیسی تبار، اچ. اس. چیمبرلین^۵، ستایشگر ریچارد واگنر و داماد او ارائه شده بود که معتقد بودند در نژاد «آریای»یی، که آلمانی ها گمان می رفت اصیل ترین نمایندگان آن باشند، «نژاد برتر» را یافته اند که حق دارد بر اروپا سیطره یابد (برستاین و میلزا، ۱۳۹۶: ۱۵۹-۱۵۸). بدین ترتیب، آلمان با طبیعت عمیق خود سازگار می شد و می توانست رفته رفته برنامه ای را تحقق بخشد که رهبرش برای آن تدارک دیده بود. ابتدا تمامی موانعی که پیمان ورسای بر سر راه قدرت یابی آن قرار داده بود، از میان برداشته شد و بازنگری در این قرارداد تحقیرآمیز، حتی اگر شد به زور، آغاز شد. بر اساس رؤیای قدیمی پان ژرمنیست ها، طرح «آلمان بزرگ»^۶ ارائه شد که به موجب آن همه مردم آلمانی زبان باید در آن گرد هم می آمدند. سرانجام، «ملت برگزیده»^۷ باید برای فراهم آوردن شرایط لازم برای یک زندگی شایسته، به تسخیر یک «فضای حیاتی»^۸ در شرق اروپا می پرداخت که در آن نمایندگان نژادهای «پست» به بردگی کشانده شوند. آن گاه قدرت آلمان بزرگ آن قدر افزایش می یافت که دیگر هیچ مشکلی برای تسلط بر اروپا نداشت. آلمان می خواست در اروپا نظامی سلسله مراتبی برقرار کند. گروه های قومی متعلق به تباری نزدیک به «نژاد برتر»^۹ (فلامان ها، اسکاندیناوها، آنگلوساکسون ها) در کنار آن قرار می گرفتند. پایین تر از آن، اقوامی قرار می گرفتند که اختلاط نژادی بیشتری داشتند؛ مانند لاتین ها. سپس اقوام «پست» قرار داشتند؛ یعنی یهودیان و اسلاوها. بنابراین «نظم جدید» در قاره کهن که اصلاح شده بود، پدید می آمد که به گفته هیتلر باید دست کم هزار سال به درازا می انجامید (برستاین و میلزا، ۱۳۹۶: ۱۶۱-۱۶۰). هانری موری^{۱۰} که اقدام به چهره پردازی روانی هیتلر کرده است؛ خطوط اصلی شخصیت هیتلر را به شرح زیر اعلام می کند؛

۱) روحیه سلطه جویی و برتری خواهی،

۲) روحیه تهاجم و انتقام،

۳) سرکوبی شعور اخلاقی، سازگاری و عشق،

۴) نسبت دادن عناصر انتقادپذیر شخصیت خود به دیگران.

1. Mein Kampf

2. Francais Joseph de Gobineau

3. Georges Vacher de Lapouge

4. Jules Soury

5. H.S. Chamberlain

6. Grande Allemagne

7. Le peuple élu

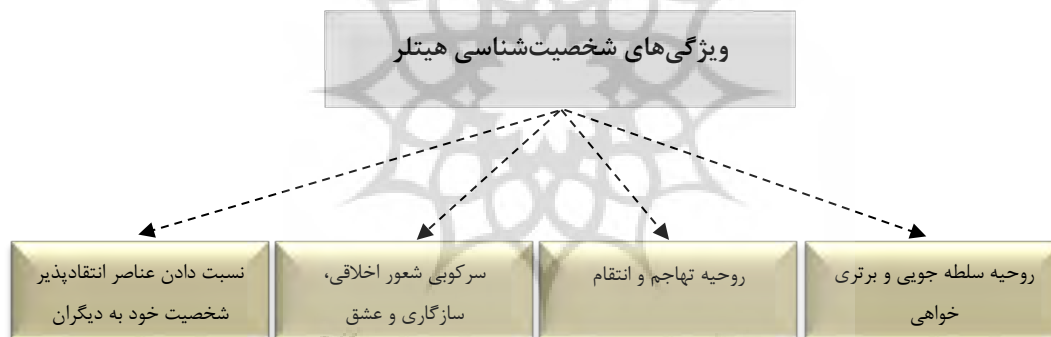
8. L'espace vital

9. La race des seigneurs

10. Henry Murray

به باور موری احساس خجالت و فرمانبرداری خاص هیتلر باعث می‌شد که او با پرورش نیاز به سلطه در خود، در برابر این دو حس واکنش نشان دهد. او بی‌اختیار ضعف خود را سرکوب می‌کرد و هرگونه نشانه ضعف را که در دیگران می‌دید، محکوم می‌کرد. سلطه جویی برای او مایه تحسین و در عین حال حسادت برانگیز بود. او همیشه سعی می‌کرد که بر دیگران برتری یابد. این حس برتری جویی با دستیابی بی‌حد و حصر به اعتماد به نفس در او بروز می‌یابد. تا جایی که خود را انسانی دارای قدرت کشف و شهود می‌پنداشت. شاهدین بسیاری که با هیتلر می‌زیسته‌اند، این موضوع را تأیید می‌کنند. بدون شک آنچه را که اصطلاحاً وجدان اخلاقی می‌نامند، در هیتلر وجود نداشته و همه می‌دانند که او فاقد خصوصیت انتقاد از خود بوده است.

زشت‌ترین جنبه‌ی شخصیتی هیتلر مرده دوستی او می‌باشد. نکروفیلی (مرده دوستی) میل غیر طبیعی نسبت به افراد و اشیاء مرده، در حال پوسیدن، کثیف، متعفن و بیمار می‌باشد. در این مورد خاص، موضوع نکروفیلی هیتلر، مردم و سرزمین آلمان بود. نخستین قربانیان حس ویرانگری هیتلر، ضعفا و بیماران درمان‌ناپذیر آلمان بودند. در گام دوم، سروان "ارنست روهم" و چندصد نفر از اراذل و اوباش سازمان اس.آ به قتل رسیدند. دست آخر، کشتار نژادهای اسلاو، کولی‌ها و یهودیان آغاز شد. از دیدگاه منحط و بیمار آدولف هیتلر، نژادهای پست، خون آریایی مردم آلمان را مسموم می‌کردند (نویمار، ۱۳۸۱: ۴۳۸).



شکل ۲. ویژگی‌های شخصیت‌شناسی هیتلر (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۸)

تأثیر شخصیت سیاسی هیتلر در تغییرات ژئوپلیتیکی

همان‌طور که گفته شد، هیتلر دارای روحیه برتری جویی، روحیه تهاجم و انتقام، سرکوبی شعور اخلاقی، نسبت دادن عناصر انتقادپذیر شخصیت خود به دیگران بوده است. هیتلر به نظریه لب‌سروم یا فضای حیاتی راتزل اعتقاد داشت که این ویژگی‌های شخصیت و اعتقاد به این نظریه سبب روحیه به تصرف درآوردن سرزمین‌های دیگر و سلطه جویی شده بود. موارد زیر تأییدی بر این مدعاست.

الف) آنشلوس (الحاق اتریش)

علاقه به وحدت با آلمان پس از جنگ جهانی اول در مردم اتریش بسیار قوی بود. هیتلر عقیده داشت اتریش (میهن وی) جزء جدایی‌ناپذیر آلمان است و با استفاده از فراندنم توانست اتریش را در سال ۱۹۳۸ پیوست آلمان کند. اعتقاد هیتلر

به لبنزروم (فضای حیاتی) راتزل باعث شد که الحاق اتریش به رایش آلمان، بدون خونریزی و واکنش منفعلانه دولت‌های پیروز جنگ اول در مقابل وی شد و نیز موجب افزایش محبوبیت و قدرت هیتلر در آلمان شد. به دلیل این که واژه آلمانی آنشلوس (به معنی پیوست) در هنگام وقوع این رخداد، بسیار در مطبوعات اروپا مورد استفاده قرار می‌گرفت این رخداد به نام آنشلوس معروف است (شایرر، ۱۳۶۷: ۲۳۸).

ب) پیمان ضد کمونیسم

ترس از ایجاد جنگی نوین در اروپا در روابط بین کشورها اثر کرده بود، پس از الحاق اتریش و قدرت گیری مجدد آلمان تحت حکومت آدولف هیتلر، ایتالیا به رهبری بنیتو موسولینی که تمایلات ملی‌گرایانه داشت از هم پیمان قدیمی خود انگلستان جدا شده و به آلمان متمایل شد.

در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ آلمان و ژاپن پیمان مبنی بر پیمان ضد کمونیسم منعقد کردند و ایتالیا نیز به این پیمان پیوست در همین زمان دعوت نامه‌های نیز برای انگلستان، چین و لهستان فرستاده شد که همگی آنها پاسخ منفی به این دعوت نامه دادند. هیتلر در جهت جلب نظر چین به پیوستن به پیمان ضد کمونیسم درخواست ژاپن مبنی بر متوقف کردن ارسال محموله‌ها و کمک‌های نظامی به چین را رد کرد، هدف اصلی هیتلر احیای صنعت نظامی آلمان بود و صادرات فروش اسلحه و فناوری‌های نظامی به چین کمک شایانی بود، اما پس از پیوستن ژاپن به این پیمان رویکرد آلمان نسبت به روابط چین و ژاپن تغییر کرد و این بار سیل کمک‌های صادراتی آلمان به ژاپن فرستاده شد. پس از آنکه انگلستان از پیوستن به پیمان ضد کمونیسم سر باز زد روابط آلمان و انگلستان تضعیف شد. هیتلر از طریق سوئیس بارها دخالت‌های انگلستان در روابط آلمان با همسایگانش به خصوص لهستان را دخالت در امور آلمان نامید و آن را محکوم کرد و به مسئولان انگلستان گوش زد کرد (Manfred, 1990: 642). بدست آوردن موفقیت‌های جالب توجه در سیاست خارجی، یکی از مهمترین علایق هیتلر بود. وی در ابتدای به قدرت رسیدن، مهمترین هدف خود را پس از تثبیت قدرت حزب نازی در دولت آلمان، ختنی کردن محدودیت‌های پیمان ورسای می‌دانست. این پیمان آلمان را ملزم به محدود کردن نیروی نظامی و تسلیحات می‌کرد. هیتلر برای شروع مسلح کردن آلمان بدون درگیر شدن در جنگی جدید چند روش را به صورت هم‌زمان به کار گرفت. وی برای تسکین نگرانی شدید اعلام کرد آلمان به دنبال تسلیح مجدد نیست و دولت وی خواستار خلع سلاح جهانی است و در صورت خلع سلاح همسایگان آلمان، وی نیز حاضر است سلاح‌های تهاجمی کشورش را از میان ببرد. در مرحله بعدی برای تضعیف وضعیت جامعه ملل و کنفرانس خلع سلاح و نیز برای جدا کردن متحدین از یکدیگر کشورهای همسایه را دعوت به مذاکرات دو جانبه برای حل اختلافات می‌کرد. نخستین موفقیت وی در این زمینه توافق دو جانبه با لهستان بدون دخالت فرانسه بود که در نهایت موجب سستی فرانسه در حمایت نظامی از لهستان شد (شایرر، ۱۳۶۷: ۳۳۴-۳۳۵).

ج) جنگ جهانی دوم

شهر آزاد دانستیک قبل از جنگ جهانی اول شهری در ایالت پروس غربی و متعلق به کشور آلمان بود. پس از جنگ جهانی اول و تشکیل کشور لهستان روی اراضی آلمان و روسیه، این شهر بندری به عنوان "شهر آزاد" اعلام شده و مالکیت اداره آن توسط متفقین به لهستان واگذار شد. پس از این تحولات ایالت پروس شرقی از اراضی آلمان جدا شد و تنها راه ارتباطی با آن ایالت از طریق هوایی یا دریایی امکان داشت. از طرف دیگر انگلستان تضمین کننده امنیت لهستان بود. دولت هیتلر لغو پیمان ورسای و برگرداندن سرزمین‌های جدا شده از نژاد ژرمن دو امپراتوری آلمان و امپراتوری اتریش مجارستان را به عنوان بزرگترین هدف خود به مردم اعلام کرده بود. هیتلر که ابتدا اتریش را ملحق کرده بود، سپس چکسلواکی را ضمیمه آلمان نمود. برای اراضی لهستان جعلی هم در گام نخست دولت هیتلر از طریق مذاکرات، تصمیم به باز پس گیری مناطق جدا شده به خصوص شهر و منطقه دانستزیگ گرفت که با مخالفت شدید لهستان مواجه شد و این تنش سیاسی باعث سردی روابط دو کشور شد (Time magazine, 2008).

پس از آنکه رایش آلمان بزرگ موفق شد قرارداد عدم جنگ را با روسیه شوروی منعقد کند در تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ و پس از چند ماه تنش سیاسی به غرب لهستان حمله کرد و شوروی نیز پس از آلمان در ۱۷ سپتامبر از شرق به لهستان حمله کرد. در پایان سپتامبر، آلمانی‌ها و روس‌ها لهستان را بین خود در مرز رودخانه بوگ تقسیم کردند (برستاین و میلزا، ۱۳۹۶: ۲۱۷) و این آغاز جنگ در اروپا بود. پس از آنکه لهستان توسط رایش آلمان بزرگ و شوروی اشغال شد هیتلر در سخنرانی در شهر دانستزیگ در سپتامبر ۱۹۳۹ اعلام کرد: لهستان هرگز در شکلی [نو] از معاهده ورسای ظهور نخواهد کرد، این نه تنها خواسته آلمان است بلکه توسط شوروی نیز تضمین شده است (Time magazine, 2008).

کشورهای انگلستان و فرانسه در حمایت از لهستان به آلمان اعلان جنگ داده و حمله نظامی کردند. ارتش رایش آلمان بزرگ با استفاده از نیروی هوایی و قدرت زرهی و روش برق آسا کشورهای اسکاندیناوی شمال اروپا را اشغال نمود. سپس با اشغال بلژیک توانست به فرانسه حمله کرده و آن را شکست داده و در عرض یکماه فرانسه را در ۱۹۴۰ اشغال نماید. حتی نیروی زمینی اعزامی انگلستان را شکست داده و در ساحل دریای مانس دونکرک مجبور به فرار و عقب نشینی نماید. محاصره دریایی جزیره انگلستان و نبرد هوایی بین آلمان و کشور انگلستان در ۱۹۴۰ در اوج بود، همچنین انگلستان در مدیترانه و شمال آفریقا نیز توسط ایتالیا و آلمان مورد حمله قرار گرفت و آلمان‌ها از مراکش تا مصر را فتح کردند. در جنوب اروپا هم آلمان توانست در بهار ۱۹۴۱ یونان و بالکان یوگسلاوی را نیز اشغال نماید. آلمان هیتلری که شمال و غرب و جنوب اروپا را فتح کرده بود در ۱۹۴۱ به شرق به شوروی حمله کرد تا یکسال بعد فتوحات وسیعی داشت. اما با ورود آمریکا به جنگ که ابتدا بصورت کمک‌های ناوگان دریایی به انگلستان و سپس حضور نظامی در جبهه آفریقا جنوب ایتالیا و جبهه غرب فرانسه بود همراه با نیروی هوایی سهمگینش، دوران پر فروغ آلمان به پایان رسید. آلمان‌ها در سال ۱۹۴۳ در جبهه شوروی و در سال ۱۹۴۴ در جبهه فرانسه و در جبهه ایتالیا ضربات سنگینی متحمل شدند. از اوایل سال ۱۹۴۵ ارتش‌های متفقین راه خود را به درون سرزمین اصلی آلمان باز کردند. ارتش ایالات متحده از غرب و ارتش

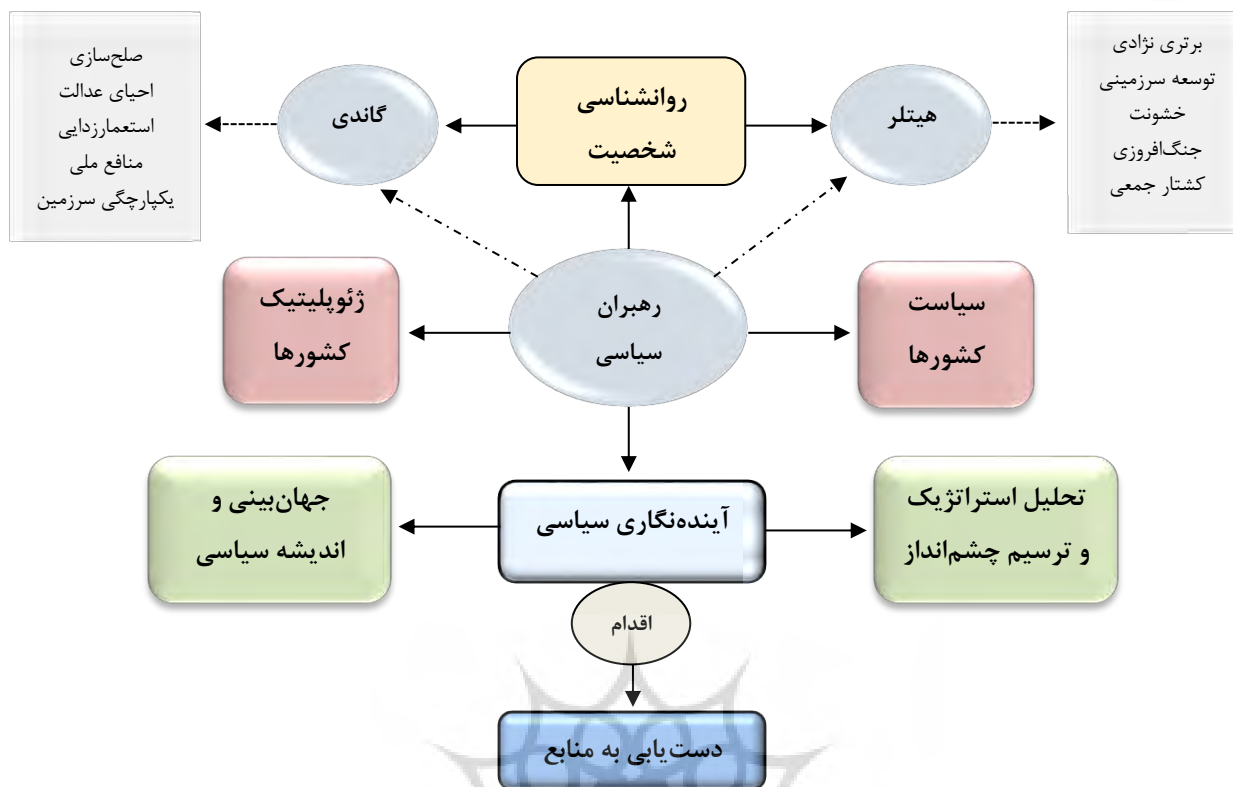
سرخ از شرق به سوی برلین، پایتخت رایش آلمان بزرگ پیشروی کردند. در ماه آوریل ارتش سرخبرلین را به محاصره گرفت و به طرف ستاد فرماندهی رایش پیش رفت. شاید حمایت "آمریکا" از انگلیس را بتوان بزرگترین برد سیاسی و نظامی نخست وزیر چرچیل دانست که اگر صورت نمی‌گرفت اکنون این کشور یکی از ایالت‌های آلمان نازی بود. در عوض هیتلر متحدان قدرتمندی نداشت، ایتالیای موسولینی ضعیف بود و رومانی هم اصلاً قدرتی نداشت و ژاپن هم در شرق آسیا درگیر بود. نداشتن منابع سوخت انرژی برای آلمان هم یکی دیگر از بزرگترین مشکلات هیتلر بود، او نتوانسته بود به نفت خاورمیانه و قفقاز دست پیدا کند. بنابراین ماشین جنگی او از کار افتاد (Time magazine, 2008). حمله پیش‌دستانه آلمان به شوروی در ابتدای تیرماه ۱۹۴۱ در آغاز برق‌آسا بود و پیروزی‌های بسیار چشمگیری در بالتیک و اوکراین را برای نازی‌ها به دست آورد ولی در پاییز با آغاز سرمای روسیه، ورق برگشت. سازمان هواشناسی آلمان زمستان بسیار سردی را پیش‌بینی نکرده بود ولی در عمل چنین شد، زمستان پیش رو بسیار سخت و سوزان بود. آلمان پشت دروازه مسکو زمین‌گیر شد. همچنین استالین که از سوی ژاپن احساس آرامش کرده بود نیروهای شرقی سبیریایی شوروی را به جبهه غربی مقابل آلمان کشاند. همچنین حمله متفقین به ایران و اشغالش در شهریور ۱۹۴۱ نیز آذوقه و سوخت و مهمات و جنگ‌افزار غربی‌ها و البته انبارهای آرد و گندم و سوخت ایران را با راه آهن سراسری ایران به روسها رساند. یکسال بعد شهر استالینگراد انرژی سربازان آلمان را گرفت نهایتاً فرماندهان آلمانی در ابتدای ۱۹۴۳ تسلیم شدند و روس‌ها در موضع هجومی به سوی آلمان پیشروی کردند. در غرب نیز نیروی‌های آمریکایی و بریتانیایی و تنی چند از نیروهای فرانسوی در روزی شناخته شده به روز دی در ۱۹۴۴ در سواحل نورماندی در شمال فرانسه پیاده شدند و بسوی آلمان پیشروی کردند، هیتلر دستور سیاست جنگی سرزمین سوخته را داد که البته انجام نشد (Time magazine, 2008).

د) هولوکاست

کشتار سیستماتیک و با روش معین حدود شش میلیون نفر از مردان، زنان و کودکان یهودی و همین‌طور میلیون‌ها انسان دیگر از جمله کمونیست‌ها، همجنس‌گرایان، عقب‌ماندگان ذهنی، اسیران جنگی شوروی، بیماران روانی، به دست نازیها، هولوکاست نامیده می‌شود (History.com, 2016). بدین ترتیب امروزه منظور از هولوکاست قربانی یا قربانی بزرگ و نیز واقعه‌ای است که طی آن در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ میلادی، قریب به شش میلیون یهودی از سراسر اروپا جمع‌آوری و به اردوگاه‌های مرگ در المان و لهستان مانند اردوگاه «آشویتس» و در کوره‌های آدم‌سوز سوزانده شدند (حاتمی راد، ۱۳۸۵: ۱۱۳). در مجموع از ۳/۳ میلیون یهودیان لهستان، بیش از دو میلیون آن‌ها را در اردوگاه‌های مرگ چلمنو، سوبیبور، بلچک، آشویتس و مکدانک، به قتل رساندند. بیش از ۷۰۰۰۰۰ یهودی دیگر نیز در گتوها و اردوگاه‌های کار، تیرباران می‌شوند. اما یهودیان در لهستان و همچنین شوروی در برابر نازیسم، ایستادگی و مقاومت نیز کردند. قیام یهودیان در گتو ورشو در مه ۱۹۴۳، هر چند که به شدت سرکوب شد و سرانجام به شکست انجامید، نشان می‌دهد که قدرت آلمان‌ها، هم ضربه‌پذیر بود و هم نامحدود بود (ویلند، ۱۳۹۶: ۸۵).

نتیجه گیری

یافته‌های این پژوهش بر صحت ارتباط معنادار بین شخصیت رهبران سیاسی و اهداف ژئوپلیتیکی آن‌ها در آینده و نیز تأثیرات بی‌چون چرای آن در دهه‌ها و حتی تا سده‌ها بر اندیشه‌ها تأیید می‌شود. همچنین می‌توان از دیگر جنبش‌ها، انجمن‌ها یا سازمان‌هایی نام برد که به نحو مستقیم تحت تأثیر اندیشه عدم خشونت گاندی بوده‌اند. تعدادی از این جنبش‌ها و سازمان‌ها عبارتند از: «جنبش راه عدم خشونت، جنبش عدم خشونت لبنان، مرکز فلسطینی بررسی عدم خشونت، بنیاد صلح گاندی، سرویس صلح و عدالت» و... هیتلر نیز در راستای اهداف خود مانند تصرف سرزمین و برتری نژاد آلمانی و آریایی بر سایر نژادها دارای تأثیرات عمیقی بر ژئوپلیتیک جهان بوده و خواهد بود. همانطور که هولوکاست پس از جنگ جهانی هنوز هم تأثیرات عمیق به عنوان نمادی از شر مطلق داشته و کتاب‌ها و آثار هنری بسیاری در حوزه‌های مختلف هنر به این موضوع پرداخته و با وجود گذشت زمان، علاقه به تحقیق درباره این واقعه افزون گشته است. مراسم روزهای یادآوری و محکومیت آن هر ساله در بعضی کشورها برگزار می‌شود. با آنکه یهودیان اروپا و علی‌الخصوص آلمان بدست هیتلر و ارتش تابع او که ارتش کشور آلمان بود به بیگاری در اردوگاه‌های کار اجباری مجبور شدند. همچنین در دهه‌های گذشته شاهد آن بودیم که در برخی از کشورها متأثر از اندیشه‌ی هیتلر و برتری نژادی دست به جنگ و کودتاهایی زدند که کودتای پینوشه در شیلی، صدام حسین و تعویض نژادی بعثی در راستای توسعه سرزمینی، سرهنگ قذافی از نمونه‌های آن بوده است. بدین ترتیب باید گفت که سیاست و ژئوپلیتیک همچون سایر علوم نیازمند رشته روانشناسی است و هرگز نباید نقش این مهم را نادیده گرفت. این علم در دو سطح مسئولان و مردم عادی مورد بررسی قرار می‌گیرد، مسئولان در سطح محلی، ملی و جهانی با سیاست‌ها و تئوری‌هایشان می‌توانند سرنوشت یک ملت و چه بسا جهان را رقم بزنند و مردم نیز با پدید آوردن جنبش‌ها، انقلاب‌ها و رفتار رأی‌دهی و مشارکتشان مورد بررسی روانشناسی سیاسی قرار می‌گیرد. همانا شناخت خصوصیات روانی شخصیت رهبران سیاسی کشورها خدمت بسیار بزرگی در پیش‌بینی (آینده‌نگاری سیاسی) رفتار حال و آینده آنان دارد و چه بسا از اتفاقات ناگوار در سطح ملی، جهانی جلوگیری خواهد کرد. لذا، پیوند بین روانشناسی سیاسی و شاخه مهم آن روانشناسی شخصیت می‌تواند کمک بسیار بزرگی به دانش ژئوپلیتیک در امر پیش‌بینی اتفاقات آینده جهان در سطح بسیار وسیع داشته باشد. زیرا هدف ژئوپلیتیک ارائه و شکل‌دهی به بهترین، کارآمدترین و کم هزینه‌ترین استراتژی پیش رو بازیگران جهت دستیابی به منابع است.



شکل ۳. آینده‌نگاری شخصیت رهبران سیاسی (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۸)

منابع

- ۱) اتیکسون، ریتال ال و همکاران (۱۳۸۵). زمینه روانشناسی هیلگارد، ترجمه محمد نقی براهینی و همکاران، تهران: نشر رشد.
- ۲) بر ستاین، سرژ و پی‌یر میلزا (۱۳۹۶). تاریخ اروپا از قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیست و یکم، ترجمه پیروز ایزدی، چاپ دوم، تهران: نشر ثالث.
- ۳) توسلی، مجید و مجتبی ابویی مهریزی (۱۳۹۱). رابطه سلامت با خشونت و آسیب در سیاست بین‌الملل، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۱۳، صص ۱۶۱-۱۲۹.
- ۴) جهان‌نگلو، رامین (۱۳۷۸). اندیشه عدم خشونت، ترجمه محمد رضا پارسایار، تهران: نشر نی.
- ۵) حاتمی‌راد، منصور (۱۳۸۵). افسانه تاریخی هولوکاست، مجله مریان، شماره ۲۱، صص ۱۲۸-۱۱۲.
- ۶) خوروش، مهدی (۱۳۹۴). روانشناسی شخصیت، اصفهان: انتشارات سنا.
- ۷) رحمانی، منصور و مهسا رسولی‌فر (۱۳۹۵). شخصیت‌شناسی رهبران و جایگاه آن در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۱، شماره ۱، صص ۳۹-۷.

- ۸) رنلذ، رجینالد (۱۳۸۴). زندگی‌نامه مهاتما گاندی، ترجمه محمد ح سین آریا، تهران: انته اشارات علمی و فرهنگی.
- ۹) رولان، رومن (۱۳۴۷). مهاتما گاندی، ترجمه محمد قاضی، تهران: انتشارات روز.
- ۱۰) ژربو، هوبرت (۱۳۸۶). مارتین لوتر کینگ، ترجمه فریدون حاجتی، تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
- ۱۱) سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۴). نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.
- ۱۲) سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل فردی-جهانی شده (مناسبات و کارآمدی)، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- ۱۳) شایرر، ویلیام (۱۳۶۷). ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه کاوه دهگان، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۴) شریعت‌نیا، کاظم و مسعود مطلبی (۱۳۹۰). روانشناسی سیاسی و ورود به عرصه نظریه پردازی در علم سیاست، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۹۳-۱۲۶.
- ۱۵) عبدالملکی، سعید (۱۳۹۲). روانشناسی سیاسی، تهران: انتشارات پیام نور.
- ۱۶) علیخانی، علی (۱۳۹۵). نگاهی به چگونگی رویکرد گلندی به مفهوم استعمار بریتانیا در هند، پلیمان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد تهران مرکز.
- ۱۷) فتحی آشتیانی، علی (۱۳۷۷). مقدمه‌ای بر روانشناسی سیاسی، تهران: انتشارات بعثت.
- ۱۸) قربانی سپهر، آرش (۱۳۹۸). مقدمه‌ای بر فلسفه علم جغرافیا، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۱۹) کینگ، مری (۱۳۸۵). مهاتما گاندی و مارتین لوتر کینگ: قدرت مبارزه عاری از خشونت، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران: نشر نی.
- ۲۰) گاندی، ماهانداس (۱۳۶۸). رویارویی با حقیقت، ترجمه لیلی شاپوریان، تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
- ۲۱) لاسول، هارولد (۱۳۷۶). «ساخت و کارکرد ارتباطات در جامعه»، ترجمه نادر درستی، مجله رسانه، شماره ۳۱، صص ۶۹-۶۲.
- ۲۲) نویمار، آنتوان (۱۳۸۵). دیکتاتورها بیمارند؛ ترجمه: علیرضا میناگر، چاپ اول، تهران: انتشارات ارجمند.
- ۲۳) نهرو، جواهر لعل (۱۳۶۱). زندگی من، ترجمه محمود تفضلی، چاپ چهارم، تهران: نشر بهمن.
- ۲۴) ویلد، میثائیل (۱۳۹۶). جنگ و هلوکاست، ترجمه پرویز دستمالچی، قابل دسترس در کتابخانه الکترونیکی امین.
- ۲۵) هاوگن، براندا (۱۳۹۶). آدولف هیتلر دیکتاتور آلمان نازی، ترجمه رضا علیزاده، تهران: انتشارات ققنوس.

- ۲۶) همایون پور، هرمز (۱۳۸۱). سیاه جاودان: زندگی و مبارزات نلسون ماندلا، تهران: انتشارات فرزانه روز.
- 27) Barnabas, A., Sundararajan, C, P., and Mahatma, G., 2012. an Indian model of servant leadership. *International Journal of Leadership Studies*, Vol. 7 Issue. 2.
- 28) Erişen, E., 2012. An Introduction to Political Psychology for International Relations Scholars. Vol. 17, No. 3.
- 29) Lasswell, H. D., 1960. *The Structure and Function of Communication in Society*, in Schramm, W. (Ed.).
- 30) Manfred, M., 1990. *Foreign Policy and Preparation for War. from Germany and the Second World War* Oxford: Oxford University Press, p. 642
- 31) [Seven Years War?.](#), 2008. TIME Magazine. Retrieved on 30 August.
- 32) [The Holocaust - World War II.](#), 2016. [History.com.](#)

